

A Syntactic Analysis of Split-Ergative Alignment and Differential Object Marking in Vafsi and Chali

Ifa Shafaei*

Abstract

Tatic languages show an intricate alignment in which tens/aspectual split ergativity co-exists with differential object marking (DOM) in the same system: Ergative only appears on past transitive subjects and agreement is only possible with unmarked subjects. On the other hand, both ergative marking and accusative marking (on definite/specific objects) are expressed by the same case –oblique. The main theoretical issue that this paper addresses is how to fit together with an analysis of split ergativity and an analysis of DOM in the same language within a dependent case framework. We claim that the fundamental factor which drives the split pattern in these Tatic languages is the phasal status of the v node: Past transitive subjects get oblique dependent case upwardly from the objects inside VP since v is a soft phase head and agreement is only possible with unmarked subjects. The research methods are both field work and library method.

Keywords: split ergative alignment, dependent case theory, differential object marking, accusative case marking, object shift, Tatic language.

* PhD in Linguistics, Institute of Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran,
ifashafaei@yahoo.com

Date received: 01/01/2022, Date of acceptance: 10/04/2022



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

تحلیل نحوی انطباق کنائی گسسته و مفعول‌نمائی افتراقی در وفسی و تاتی شال

ایفا شفایی*

چکیده

در این مقاله به تبیین نحوی نظام حالت و مطابقه در گویش‌های تاتی شال و وفسی از زبان تاتی می‌پردازیم. در گونه‌های منتخب انطباق از نوع کنائی گسسته است و توامان با مفعول‌نمائی افتراقی همراه است. از سوی دیگر تجلی ساختواژی حالت کنائی و مفعولی مشابه است. یکی از رویکردها در تبیین نظام حالت در زبانها نظام حالت دهی وابسته است که مارانتز (۱۹۹۱) آنرا مطرح کرده است. پرسشی که در تحقیق پیش رو مطرح است آن است که آیا این نظریه می‌تواند انطباق در گونه‌های تاتی منتخب را تبیین نماید؟ طبق تحلیل نگارنده عامل اصلی گسسته شدن انطباق در گونه‌های تاتی ضعیف بودن فاز در فعل سبک (v) زمان گذشته است که به موجب آن فاعل تحت پارامتر وابسته (ب) از مفعول حالت غیرفاعلی دریافت می‌کند و فعل در تمامی بافت‌ها تنها با فاعل در حالت بی‌نشان مطابقه دارد. مفعول‌های معرفه نیز در جایگاه اشتقاقی تحت همان پارامتر از فاعل حالت غیرفاعلی دریافت می‌کنند و علت هم آوایی حالت کنائی و مفعولی نیز تثبیت یک پارامتر مشابه در حالت دهی کنائی و مفعولی است. شیوه گردآوری داده‌ها به صورت میدانی و پرسش از سخنگویان بومی زبان و نیز روش کتابخانه‌ای بوده است.

کلیدواژه‌ها: انطباق کنائی گسسته، نظریه حالت‌دهی وابسته، مفعول‌نمائی افتراقی، حالت‌دهی مفعولی، حرکت مفعول، زبان تاتی.

* دکترای زبان‌شناسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران، ifashafaei@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۰/۱۱، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۱/۲۱



Copyright © 2018, This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

۱. مقدمه

زبان تاتی و گونه‌های آن از زبان‌های شمال غربی ایران هستند. استیلو (Stilo. D) (۱۳۹:۱۹۸۱) زبان تاتی را به چهار گروه اصلی تقسیم می‌کند: تاتی شمالی، تاتی مرکزی، تاتی جنوبی و تالشی. یارشاطر (۱۹۶۹) تاتی جنوبی را به نه گونه تقسیم می‌کند که شامل وفسی، شالی، ابراهیم آبادی، سگزآبادی، اشتهاردی، خوزنینی، خوئینی، دانسفهاتی و اسفرورینی است. در تحقیق حاضر گونه‌های وفسی و شالی برگزیده شده است و هدف اصلی پژوهش بررسی انطباق و پیاده سازی یک الگوی نحوی و میان‌زبانی جدید در مورد نظام حالت و مطابقه است.

انطباق (Alignment) یک اصطلاح در برگیرنده می‌باشد که به انواع نظام حالت و مطابقه و نیز تعامل این دو نظام با یکدیگر اشاره دارد. به عبارتی دیگر دو پارامتر اصلی در تعیین انطباق یکی نظام حالت‌دهی موضوع‌های اصلی یعنی فاعل و مفعول است و دیگری نحوه ارجاع به موضوع‌های فعلی است که معمولاً بر روی فعل نمایانده می‌شود. کامری (۱۹۷۸) با تمایز نهادن میان موضوع‌های فعلی فاعل فعل لازم (S) و فاعل فعل متعدی (A) و مفعول (P)، موضوع‌های اصلی که در ایجاد تمایز در انطباق‌ها نقش آفرین می‌باشند را (S) (P)، (A) می‌داند. بر این اساس زبان‌های دنیا در یکی یا ترکیبی از رده‌های فاعلی-مفعولی (Nominative - accusative)، کنائی-مطلق (Ergative-Absolutive)، کنائی گسسته (Split-Ergative)، سه بخشی (Tripartite)، دوبخشی (Bipartite) و ختشی (Neutral) از نظر انطباق قرار می‌دهد.

گونه‌های وفسی و شالی از نظر انطباق در رده کنائی گسسته زمان/نمود محور (Tense/aspect split ergative alignment) قرار دارند. انطباق گسسته زمان - نمود (Tense/Aspect split Alignment) محور یکی از انطباق‌های گسسته رایج در بین زبان‌های دنیا از جمله، باسکی (Basque)، زبان‌های قفقازی بویژه زبان‌های خانواده هندوایرانی است. در این نوع انطباق در اثر عامل زمان یا نمود در فعل، نظام کنائی در بخشی از دستور که در غالب موارد زمان حال یا نمود ناقص است دیده نمی‌شود و فقط در زمان گذشته و نمود کامل است که الگوی کنائی وجود دارد (بیکر ۲۰۱۵: ۱۵۹). میردهقان و یوسفی (۱۳۹۱) به بررسی حالت و حالت نمائی در گونه وفسی پرداخته‌اند اما در این مقاله انطباق از نظر نحوی تبیین نشده است. بیکر و آتلاماز (۲۰۱۴) به تبیین انطباق نسبتاً مشابهی با گونه‌های

تحلیل نحوی انطباق کنائی گسسته و مفعول‌نمائی افتراقی ... (ایفا شفایی) ۲۳۱

تاتی در زبان کردی کرمانجی پرداخته اند، اما تحلیل ایشان به دلیل تمایز انطباق در کردی کرمانجی برای تاتی شال و وفسی کارآمد نیست. یارشاطر (۱۹۶۹) نیز به بررسی نه‌گوش تاتی جنوبی از جمله گونه تاتی شال پرداخته است اما این تحقیق صرفاً در حد توصیف ویژگی‌های آوایی، ساختوازی و جنسیت در گونه مذکور است. استیلو (۲۰۰۴) نیز بر مبنای قصه‌هایی از گونه وفسی توصیفاتی را از این گویش از جمله ویژگی جنسیت و ویژگی‌های آوایی مطرح کرده است. نگارنده در تحقیق حاضر با بهره‌گیری از نظریه حالت دهی وابسته (مارانتز ۱۹۹۱)، نظریه فازها (Phase theory) (چامسکی ۲۰۰۰) و نیز نظریه حرکت مفعول‌های معرفه (دیزینگ ۱۹۹۲)، به تبیین حالت دهی فاعلی و مفعولی در گونه‌های وفسی و شالی می‌پردازد.

فهرست کوتاه نوشته‌ها

1-2-3	First/second/third person
A	Agent
ABS/abs	Absolute Case
ACC	Accusative case
adj	Adjective
AGR/AGRP	Agreement /Agreement Phrase
Asp/AspP	Aspect/Aspect Phrase
AUX/aux	Auxiliary
C/CP/COMP	Complementizer/Complementizer Phrase
CAUS	Causative
CL/Cl/cl	Clitic
D/DP	Determiner/ Determiner Phrase
DAT	Dative Case
DEF/def	Definite
DET/D/DP	Determiner/Determiner Phrase
DIR	Direct Case
E/ERG/erg	Ergative Case
EPP	Extended Projection Principle
F	Functional Head
F/ Fem	Feminine
F _A	Adjectival Functional head
G	Gender
I/IP	Inflection/ Inflectional Phrase
IMPF/IMPRF	Imperfect aspect
Indef/indef	Indefinite
INF	Infinitive
INST	Instrumental Case
INTRS/ intr/-tr	Intransitive
KP	Case Phrase
LOC	Locative marker
M/ MASC/Masc	Masculine

N	Number
N/NP	Noun/Noun Phrase
Neg/neg/NegP	Negative/Negative Phrase
NOM	Nominative Case
OBJ/Obj/O	Object
OBL	Oblique Case
P	Person
P	Patient
P/PP	Preposition/Prepositional Phrase
past	Past Tense
Perf/PREF	Perfective aspect
PL/pl/P	Plural Number
pp	Past participle
Pres/PRE/PRES	Present Tense
Prex	Prefix
pro	Pronoun
PROG/prog	Progressive Aspect
PRT	Particle
SUBJ/Subj/S	Subject
SG/sing/sg/s	Singular Number
Spec	Specifier

۲. ضرورت نظری تحقیق

در گونه‌های ولسی و شالی انطباق از نوع کنائی گسسته و همسو با انطباق‌های کنائی گسسته زمان/نمود محور در زبان‌هایی مانند هندی است. در این رده از زبان‌ها فاعل در حالت کنائی فقط در بندهای متعدی زمان گذشته یا نمود کامل ظاهر می‌شود. اما در سایر بندها فاعل در حالت بی‌نشان (Unmarked case) است و در گونه‌های منتخب فعل تنها با فاعل در حالت بی‌نشان مطابقت می‌کند اما با فاعل کنائی و مفعولها مطابقت فعلی دیده نمی‌شود.

تبیین نظام حالت دهی و مطابقت فاعل و مفعول در انطباق‌های کنائی کانونی (Canonical ergative alignment) و نیز انطباق‌های کنائی گسسته یکی از معضلات در دستور زایشی است و در این میان پدیده مفعول‌نمائی افتراقی (Differential object marking) در برخی از زبان‌ها از جمله هندی و نیز گونه‌های تاتی بر پیچیده‌تر شدن این معضل افزوده است. در پدیده مفعول‌نمائی افتراقی تنها دسته‌ای از مفعولها حالت نمائی می‌شوند اما سایر مفعولها در حالت بی‌نشان هستند و عمدتاً معرفگی و جاننداری مبنای این تمایز است.

مثالهای (۱-۶) از گونه شالی و (۷-۱۲) از گونه وفسی انطباق کنائی گسسته را در این گونه‌ها نشان می‌دهند. در بندهای زمان حال فاعل در حالت بی‌نشان است، مفعول معرفه در حالت غیرفاعلی (Oblique case) ((۲) و ((۸) اما مفعول نکره در حالت بی‌نشان است ((۳) و ((۹) و فعل با فاعل مطابقت کامل می‌کند. اما در بندهای زمان گذشته فاعل بند لازم در حالت بی‌نشان است و فعل با آن مطابقت کامل دارد ((۴) و ((۱۰). لکن در بندهای متعدی زمان گذشته فاعل در حالت غیرفاعلی است و مطابقت با فعل به صورت پیش فرض سوم شخص مفرد است. همانند بندهای متعدی در زمان حال، در بندهای متعدی زمان گذشته نیز مفعول‌نمائی افتراقی دیده می‌شود ((۶) و ((۱۲). مثالهای (۵) در شالی و (۸) و (۱۱) در وفسی نشان می‌دهد که حالت کنائی بر روی فاعل متعدی زمان گذشته به صورت نظام مندی مشابه حالت مفعولی در مفعولهای معرفه است به این صورت که هر دو به شکل غیرفاعلی (پسوند -e/i) هستند. همسانی حالت کنائی و مفعولی در زبان‌های ایرانی شمال غربی که ویژگی حالت را حفظ کرده‌اند یک الگوی رایج است (هیگ ۲۰۰۸).

Chali

1. æz m-o-mæ
- I(DIR) asp - come- 1sg
- 'I come'
2. miša alaf-e mi-xer-e
- The ewe (DIR) alaf-OBL asp-eat-3sg
- 'The ewe eats the grass'
3. miša alaf mi-xar-e
- The ewe (DIR) grass(DIR) asp-eats-3sg
- 'The ewe eats grass' (Tahmasebi; 2015: colloquial)
4. Mardak b- om- a-
- man (DIR) asp- came- 3sgMASC
- 'he came'
5. Mardak-e ketab-e berxind-esh
- man(OBL) book-OBL bought=3sgCL
- 'the man bought the book' (Tahmasebi)
6. Mardak-e ketab berxind-esh
- the man(OBL) book(DIR) bought(=3sg.CL)
- man bought a book
(Tahmasebi)

Vafsi

7. æz æ-tta-ym
 - I asp-come-1sg
 - 'I come' (Dabirmoghaddam 2013: 507)
8. ta in xar-i na- ruš-i
 - you(DIR) this donkey-OBL.MASC NEG-sell-2sg
 - 'Won't you sell this donkey?' (Yoosefi:2012:89)
9. az ketab a-hrin-om
 - I(DIR) book(DIR) asp-buy-1sg
 - 'I buy a book' (or 'books?')
 - Tge (Dabirmoghaddam: 2013: 574)
10. az bæ-uy-im
 - I(DIR) asp- came-1sg
 - 'I came' (Dabirmoghaddam: 2013:570)
11. luas-i kærg-ə bæ-værdæ
 - fox – OBL-MASC hen-OBL.FEM asp-brought
 - 'The Fox brought the hen'
 - (Yoosefi: 2012:90)
12. tæmen ketab(=om) hada
 - I(OBL) book(=1sg.cl) gave
 - I gave a book (Yoosefi:2012: Colloquial)

در میان نظریه‌های مطرح در حوزه نظام حالت و مطابقه، نظریهٔ حالت دهی وابسته (مارانتز ۱۹۹۱) تنها نظریه‌ای است که تبیینی متقارن از حالت‌دهی کنائی و حالت‌دهی مفعولی در زبان‌ها ارائه می‌دهد و توسط زبان‌شناسان (بیکر وینوکوروا ۲۰۱۰، بیکر و آتلاماز ۲۰۱۴، بیکر ۲۰۱۵) در تبیین انطباق‌های کنائی، کنائی گسسته و مفعول‌نمائی افتراقی به کار گرفته شده است. پرسشی که در تحقیق پیش رو مطرح است این است که آیا این نظریه می‌تواند انطباق را در گونه‌های تاتی منتخب که هر دو پدیده کنائی گسسته و مفعول‌نمائی افتراقی توأمان وجود دارد تبیین نماید؟

بیکر (۲۰۱۵) در چارچوب این نظریه به تبیین نظام حالت‌دهی در زبان نرپرسی (NezPerce) می‌پردازد. در این زبان حالت‌دهی کنائی و مفعول‌نمائی افتراقی توأمان دیده می‌شود و نوعی همبستگی میان حالت کنائی و حالت مفعولی وجود دارد، به این صورت که فاعل تنها زمانی در حالت کنائی است که مفعول معرفه/مشخص باشد. در واقع در این زبان حالت‌دهی کنائی و حالت‌دهی مفعولی به یکدیگر وابسته هستند. بیکر

(۲۰۱۵:۱۲۹) نشان می‌دهد که در چنین زبان‌هایی نظریه حالت دهی وابسته می‌تواند نظام حالت دهی و این همبستگی میان حالت کنائی و مفعولی را به گونه‌ای متقارن تبیین نماید. اما تفاوت انطباق در گونه‌های تاتی با زبانی مانند نزیپرسی یکی گسسته بودن انطباق است و دیگری عدم همبستگی میان حالت کنائی و حالت مفعولی است به گونه‌ای که فاعل بند متعددی در زمان گذشته فارغ از معرفگی مفعول همواره در حالت غیر فاعلی است.

چنین انطباقی در زبان‌های دیگری از خانواده هندوایرانی مانند زبان هندی نیز دیده می‌شود. در این زبان فاعل در بندهایی که نمود کامل دارند در حالت کنائی است و مفعول‌نمائی افتراقی نیز وجود دارد و همانند زبان تاتی همبستگی بین حالت کنائی و مفعولی در این زبان دیده نمی‌شود. بیکر (۲۰۱۹) به تبیین این پدیده در زبان هندی پرداخته است اما تفاوتی که تحلیل بیکر را برای گونه‌های تاتی ناکارآمد می‌کند آن است که در زبان هندی حالت کنائی و مفعولی به لحاظ ساختوازی متفاوت هستند، اما در گونه‌های تاتی مذکور حالت کنائی و مفعولی به لحاظ ساختوازی مشابه هستند و هر دو به صورت غیر فاعلی متجلی می‌شوند. شباهت ساختوازی/آوایی بین حالت مفعولی و حالت کنائی در سایر زبان‌های ایرانی از جمله کردی کرمانجی نیز دیده می‌شود و تقریباً یک الگوی فراگیر در بین زبان‌های ایرانی است. این موضوع موجب بوجود آمدن دو دیدگاه متفاوت در بین زبان‌شناسان شده است. کریمی (۲۰۱۰ و ۲۰۱۳) این شباهت آوایی را نوعی خشی شدگی آوایی به شمار می‌آورد و معتقد است که حالت‌دهی کنائی و حالت‌دهی مفعولی در نحو زبان، دو نظام متمایز از یکدیگر می‌باشند، لکن فرآیندهای آوایی مانند خشی شدگی آوایی موجب می‌گردد که این دو حالت به شکل مشابهی در رو ساخت نمایانده شوند (بیکر ۲۰۱۴: ۵).

اما بیکر (۲۰۱۴) که به مطالعه زبان کرمانجی پرداخته است بر خلاف دیدگاه کریمی، علت این شباهت را خشی شدگی آوایی نمی‌داند بلکه این دو را دو نظام حالت‌دهی یکسان در نحو این زبان می‌پندارد. حال پرسش اینجاست که آیا دو حالت کنائی و حالت مفعولی در گونه‌های تاتی در حقیقت دو حالت متمایز در نحو این زبان‌ها هستند و علت تشابه آن‌ها فقط مربوط به ساختوازه و قواعد آوایی است؟ و یا اینکه این دو حالت در نحو گونه‌های مورد بررسی، یک حالت واحد هستند؟ به عبارتی دیگر، آیا ما با دو نظام

حالت‌دهی متفاوت (کنائی در برابر مفعولی) مواجه هستیم یا با یک نظام حالت‌دهی که دربرگیرنده حالت کنائی و حالت مفعولی است؟

به این ترتیب چالش نظری تحقیق پیش رو ارائه تبیینی از انطباق کنائی است که ۱. گسسته است ۲- انطباق کنائی گسسته توامان با مفعولی نمائی افتراقی وجود دارد ۳. حالت کنائی و مفعولی مستقل از یکدیگر هستند و میان بروز حالت کنائی و حالت مفعولی همبستگی دیده نمی‌شود ۴- حالت کنائی و حالت مفعولی به لحاظ ساختوازی یکسان هستند. در راستای تبیین چنین انطباقی، استدلال نگارنده بر آن است که آنچه که موجب گسسته شدن انطباق در گونه‌های تاتی است به ضعیف یا قوی بودن فاز در فعل سبک (v) (Light verb) مربوط است و چگونگی تثبیت پارامترهای مطرح شده در نظریه حالت‌دهی وابسته و نیز جایگاه اشتقاقی مفعول معرفه نوع انطباق (حالت‌دهی فاعلی و مفعولی) در این گونه‌ها را رقم می‌زند.

۳. پیشینه نظری

۱.۳ فرآیند تطابق

فرآیند تطابق آخرین نظریه برای تبیین نظام حالت‌دهی و مطابقه در دستور زایشی است که توسط چامسکی (۲۰۰۰-۲۰۰۱) مطرح شده است. در این دیدگاه حالت فاعلی و مفعولی توسط یک هسته نقشی یا کاوشگر (Probe) (هسته نقشی زمان (T) و فعل سبک (v)) که با گروه اسمی یا هدف (Goal) مطابقه می‌کند به گروه اسمی اعطاء می‌شود. طی این رابطه ویژگی‌های تعبیرناپذیر (Uninterpretable features) هر یک از آنها که شامل ویژگی‌های فای (Phi Features) در کاوشگر و ویژگی حالت در هدف می‌باشد بازبینی و حذف می‌شود. این نظریه به خوبی قادر است که نظام حالت و مطابقه را در زبان‌های فاعلی-مفعولی که حالت و مطابقه را به شکل بارز دارند و بین حالت و مطابقه تعامل وجود دارد تبیین نماید، اما در مورد زبان‌های کنائی ناکارآمد است. بیکر (۲۰۱۵:۳۹) به تفصیل به استدلال در مورد ناکارآمدی فرآیند تطابق در زبان‌های کنائی کانونی (Canonical ergative) می‌پردازد.

در این راستا زبان‌های کنائی گسسته مانند گونه‌های تاتی ناکارآمدی فرآیند تطابق را بیش‌تر نمایان می‌سازند. نخستین استدلال نگارنده آن است که در این زبان‌ها فعل با فاعل متعدی زمان گذشته که در حالت غیر فاعلی است و مفعول معرفه در حالت غیر فاعلی

اساساً مطابقت ندارد. فرآیند تطابق مناسب زبان‌هایی است که در آنها مطابقت فاعلی و مفعولی بارز دیده می‌شود و دوم آنکه بین حالت و مطابقت یک رابطه تنگاتنگ وجود دارد، به این صورت که فعل با فاعل یا مفعول در حالت خاصی همواره مطابقت نماید. اما در گونه‌های وفسی و شالی چنین ارتباطی فقط در خصوص فاعل در حالت بی نشان دیده می‌شود به این صورت که فعل تنها با فاعل در حالت بی نشان مطابقت دارد اما چنین ارتباطی بین مطابقت فعلی و فاعل و مفعول در حالت غیرفاعلی دیده نمی‌شود. تنها عاملی که می‌تواند این تفاوت را در چارچوب فرآیند تطابق تبیین نماید، شرط فعالیت (Activity condition) است. زیرا طبق این شرط گروه اسمی تنها زمانی برای مطابقت در دسترس می‌باشد که دارای ویژگی حالت ارزش‌گذاری نشده باشد. بنابراین می‌توان گفت که در بند متعدی زمان گذشته فاعل از قبل دارای حالت غیرفاعلی بوده و همین امر مانع می‌شود که هسته نقشی زمان با آن مطابقت نماید. بنابراین در چارچوب نظریه تطابق و شرط فعالیت می‌توان چنین پیش‌بینی نمود که حالت‌دهی غیرفاعلی در فاعل بندهای متعدی زمان گذشته پیش از تطابق هسته نقشی زمان با فاعل رخ داده است و به این ترتیب حالت‌دهی غیرفاعلی را نمی‌توان از طریق تطابق با هسته نقشی صورت‌بندی نمود.

دومین استدلال نگارنده آن است که در زبان‌هایی کنائی گسسته ای مانند زبان‌های تاتی هیچ گونه تمایزی بین فاعل بندهای متعدی در زمان حال و گذشته وجود ندارد، بنابراین در صورتی که حالت‌دهی را منتسب به یک هسته نقشی واحد در نظر بگیریم مشخص نیست که چرا این هسته نقشی به فاعل بندهای متعدی در زمان حال و گذشته حالت‌های متفاوتی (بی نشان و غیرفاعلی) می‌دهد. اینها استدلال‌هایی است که به کارگیری فرآیند تطابق را برای تبیین انطباق کنائی گسسته در گونه‌های تاتی با مشکل مواجه می‌سازد.

۲.۳ رویکرد ذاتی

دیدگاه دیگری که بویژه برای تبیین نظام حالت‌دهی کنائی مطرح شده است، حالت‌دهی ذاتی است. بسیاری از زبان‌شناسان (وولفورد ۱۹۹۷-۲۰۰۶، آلدریج (۲۰۰۴، ۲۰۰۸، ۲۰۱۲)، لیگات (۲۰۰۶، ۲۰۰۸، ۲۰۱۲) ناش (۱۹۹۶)، آناند و نویونس (۲۰۰۶)، ماسام (۲۰۰۶)، لاکا (۲۰۰۶، ماجان ۲۰۱۲) حالت کنائی را نوعی حالت ذاتی می‌پندارند. در این رویکرد حالت‌دهی کنائی به ویژگیهای واژگانی فعل سبک (۷) منتسب می‌گردد که فاعلی را در نقش

معنائی عامل نشانه‌گذاری تئایی (Theta marking) می‌کند. به بیانی دیگر هسته نقشی باید نشانه گذار تئایی (Theta marking head) باشد و بروز حالت کنائی ارتباطی به جایگاه روساختی فاعل و یا هسته‌های نقشی غیر نشانه گذار تئایی (non-theta marking head) مانند هسته زمان (T)، ندارد. رویکرد ذاتی به حالت کنائی عمدتاً بر این مبنا استوار است که این حالت با نقش معنای 'عامل' (Agent) ارتباط دارد و فعل تنها زمانی می‌تواند به موضوعی حالت کنائی اعطاء کند که به آن نقش معنائی عامل بدهد. بنابراین این حالت را هم راستا باحالت‌هایی مانند حالت وسیله‌ای (Instrumental) و یا تأثیرپذیری (Affective) که معمولاً با نقش معنای مشخصی در ارتباط می‌باشند، نوعی حالت ذاتی به حساب می‌آورند.

زبان گرجستانی زبانی است که به خوبی ذاتی بودن حالت کنائی را نشان می‌دهد. در این زبان هر زمان که نقش معنائی فاعل، عامل باشد، فاعل در حالت کنائی خواهد بود حتی اگر جمله لازم باشد که در این صورت شاهد انطباق معلوم هستیم (مثال (۱۳)).^۱ به این ترتیب در زبان‌هایی که حالت کنائی نوعی حالت ذاتی است، ارتباط تنگاتنگی بین نقش معنائی عامل و حالت کنائی در فاعل دیده می‌شود و شاهد انطباق معلوم هستیم.

13. ʒayl-ma iqepa
 - dog-ERG bark(AOR)
 - 'the dog barked'
 -

(Ura:2006:123)

لکن با بررسی که نگارنده در گونه‌های تاتی انجام داده است چنین ارتباطی بین فاعل در حالت غیرفاعلی و نقش معنائی عامل دیده نمی‌شود و تمامی فاعلهای متعدی در زمان گذشته فارغ از نقش معنائی خود در حالت غیرفاعلی هستند و علاوه بر آن در این دست از زبان‌ها انطباق معلوم دیده نمی‌شود. به اعتقاد نگارنده اینکه حضور فاعلهای غیر فاعلی محدود به بندهای متعدی زمان گذشته می‌باشد، نشان دهنده آن است که این نوع حالت‌دهی نوعی حالت‌دهی ساختاری است و باید در چارچوبی ساختاری تبیین گردد.

۳.۳ رویکرد مرکب‌بودن بندهای متعدی زمان حال / نمود ناقص

در آخر به بررسی رویکرد زبان‌شناسانی می‌پردازیم که معتقد هستند گسستگی در انطباق‌های کنائی حاصل دویاره بودن بندهای متعدی با نمود ناقص/زمان حال است (لاکا ۲۰۰۶، کن و پریمینگر ۲۰۱۴، ناش ۲۰۱۵، اورا ۲۰۰۶). طبق این دیدگاه بندهای متعدی در نمود

ناقص یا زمان حال، جملات مرکبی هستند که از دو بند تشکیل شده‌اند و فاعل در واقع فاعل یک جمله لازم است و به این سبب در حالت کنائی نمی‌باشد اما بندهای متعدی با نمود کامل یک جمله ساده هستند و فاعل آنها به این دلیل که فاعل بند متعدی است در حالت کنائی متجلی می‌شود. این زیانشناسان بر اساس شواهدی نحوی و ساختواژی به استدلال در مورد مرکب بودن جملات متعدی در نمود ناقص می‌پردازند.

به استدلال نگارنده چنین تبیین‌هایی برای گونه‌های وفسی و شالی مناسب نیست زیرا اساساً عامل گسستگی انطباق در گونه‌های تاتی و به طور کلی زبان‌های ایرانی به زعم هیگ (۲۰۰۸:۸)، نمود یا زمان دستوری نیست بلکه حضور ستاک گذشته است. اگرچه که محدود بودن حضور فاعلهای غیرفاعلی به بندهای متعدی زمان گذشته در راستای گرایش جهانی انطباق‌های کنائی گسسته زمان/نمود محور است اما این دست از زبان‌های ایرانی در این رده قرار نمی‌گیرند و عامل گسسته شدن انطباق در زبان‌های ایرانی نمود یا زمان دستوری نیست. داده‌های گونه‌های وفسی (۱۴-۱۵) و شالی (۱۶-۱۷) از زبان تاتی نشان می‌دهد که در بندهای متعدی زمان گذشته فاعلها هم در نمود کامل و هم در نمود ناقص در حالت غیرفاعلی هستند و انطباق فارغ از نمود، کنائی است. بنابراین تمامی رویکردهایی که بر اساس تاثیر نمود یا زمان دستوری در ساختار بندهای متعدی به تبیین انطباق‌های کنائی گسسته پرداخته‌اند برای گونه‌های تاتی مذکور مناسب نیستند.

14. tamen dæste im=æd-orde
 - I(OBL) asp 1sg.cl=asp-ate
 - 'I was eating'
15. tamen b=im-ord-e
 - I(OBL) asp=1sg.cl-ate
 - 'I have eaten' (Yoosefi 2015: Native speaker)
16. Men dærd=em mi-xord=em
 - I(OBL) asp=1sg.cl asp-ate=1sg.cl
 - 'I was eating' (Tahmasebi 2015:Native speaker)
17. Men be-xor-d=om-e
 - I(OBL) asp-eat-past=1sg.cl-asp
 - 'I have eaten' (Tahmasebi: 2015: Native speaker)

داده‌های فوق نشان می‌دهد که گونه‌های تاتی در رده زبان‌های کنائی گسسته زمان/نمود محور قرار ندارند و تبیین‌هایی که بر اساس نمود یا زمان دستوری گسستگی انطباق در زبان‌ها را تبیین می‌کنند برای این دست از زبان‌های ایرانی مناسب نیستند.

۴. نظام حالت‌دهی وابسته

مارانتز (۱۹۹۱) نظریه حالت دهی وابسته را مطرح می‌کند که در آن چهار نوع حالت از یک‌دیگر باز شناسانده می‌شوند:

۱- حالت‌دهی واژگانی (Lexical Case) (حالت توسط ویژگی‌های واژگانی یک فعل تعیین می‌گردد؛ مانند حالت‌های نامتعارفی که توسط برخی از افعال در زبان‌های ایسلندی اعطاء می‌گردد و یا حالتی که توسط حروف اضافه اعطاء می‌شود).

۲- حالت وابسته (Dependent Case) (حالت مفعولی و حالت کنائی)

۳- حالت بی‌نشان (Unmarked Case) (مانند حالت فاعلی و مطلق که به گروه‌های اسمی در بند اعطاء می‌گردد و یا حالت ملکی که به هر اسمی در گروه اسمی اعطاء می‌شود)

۴- حالت پیش فرض (Default Case) (که به هر گروه اسمی ای که فاقد حالت باقی‌مانده و از طریق هیچ یک از طرق فوق حالت نپذیرفته است، اعطاء می‌شود)

بیکر و وینوکوروا (۲۰۱۰) مفاهیم بنیادین این نظریه را در قالب اطلاعات و مفاهیم مطرح در برنامه کمینه‌گرا بازتعریف کرده‌اند و نسخه‌ای روزآمد از آن ارائه کرده‌اند که در آن بجز حالت واژگانی که نوعی حالت ذاتی است، سه نوع دیگر حالت ساختاری هستند که در بخش نحو اعطاء می‌شوند نه در صورت آوایی. نوع دوم حالت در این سلسله مراتب یعنی حالت دهی وابسته بخش اصلی نظریه مارانتز است که توسط بیکر و وینوکوروا با در نظر گرفتن مفاهیم تسلط سازه‌ای و نظریه فازها^۲ به صورت دو پارامتر (الف) برای حالت‌دهی مفعولی و (ب) برای حالت دهی کنائی باز تعریف شده است:

پارامتر (الف): حالت‌دهی مفعولی

- چنانچه دو گروه اسمی در یک حیطه بازنمونی (Spell out Domain) مشترک باشند، به گونه‌ای که گروه اسمی ۱ بر گروه اسمی ۲ تسلط سازه‌ای (C-Commanding) داشته باشد، گروه اسمی ۲ حالت مفعولی می‌پذیرد مگر آنکه گروه اسمی ۱ از پیش حالت (واژگانی) گرفته باشد.

پارامتر (ب): حالت‌دهی کنائی

- چنانچه دو گروه اسمی در یک حیطة بازنمونی مشترک باشند، به گونه‌ای که گروه اسمی ۱ بر گروه اسمی ۲ تسلط سازه‌ای داشته باشد، گروه اسمی ۱ حالت کنائی می‌پذیرد مگر آنکه گروه اسمی ۲ از پیش حالت (واژگانی) گرفته باشد.

یکی از مفاهیم بنیادین در این رویکرد هسته محور نبودن حالت‌دهی می‌باشد، به این معنا که به منظور حالت‌دهی حضور یک هسته نقشی الزامی ندارد. ایده اصلی در این رویکرد این است که این نوع از حالت‌دهی اساساً رابطه بین دو گروه اسمی است که در یک محدوده مشترک قرار دارند، نه رابطه یک گروه اسمی و هسته نقشی مجاورش. حالت‌دهی وابسته در این دیدگاه منطقی‌اً از مطابقه جداست به صورتی که حتی در صورت عدم وجود مطابقه نیز معتبر است. به این ترتیب تبیین نظام حالت در مواردی که بین حالت و مطابقه تعاملی دیده نمی‌شود و یا زبان اساساً فاقد نظام مطابقه است هموار می‌شود.

۵. تبیین انطباق در گونه‌های وفسی و شالی

در ادامه ابتدا مروری کلی از تحلیل و مفروضات جزئی و دقیق آن ارائه شده است. سپس به شرح و بسط هر یک از این مفروضات نظری می‌پردازیم.

۱. فعل سبک در بندهای متعددی زمان گذشته فاز ضعیف (Soft phase) است (بیکرو آتلاماز ۲۰۱۴)

۲. حالت‌دهی وابسته به محض فراهم شدن شرایط و تشکیل ساخت در نحو اعطاء می‌شود (بیکرو و ونیکوروا ۲۰۱۰ و پریمینگر ۲۰۱۴)

۳. در این دست از زبان‌ها پارامتر (ب) تثبیت شده است: چنانچه دو گروه اسمی در یک حیطة بازنمونی مشترک باشند، به گونه‌ای که گروه اسمی ۱ بر گروه اسمی ۲ تسلط سازه‌ای داشته باشد، گروه اسمی ۱ حالت کنائی می‌پذیرد مگر آنکه گروه اسمی ۲ از پیش حالت (واژگانی) گرفته باشد.

۴. پارامتر (الف) در زبان تثبیت نشده است.

۵. فاعل بندهای متعددی در زمان گذشته توسط مفعول حالت غیرفاعلی دریافت می‌کنند

۶. در پدیده مفعول‌نمائی افتراقی در بندهای متعددی زمان حال و گذشته حرکت وجود دارد و مفعولهای معرفه از درون گروه فعلی هسته ای (VP) برای کسب تعبیر معرفگی

خارج می‌شوند (دیزینگ ۱۹۹۲، چامسکی ۲۰۰۱، بیکر و وینوکوروا ۲۰۱۰، لوین و پریمینگر ۲۰۱۵)

۷. حرکت مفعول پیش از حرکت فاعل به جایگاه مشخص‌گر گروه زمان (Spec-TP) رخ می‌دهد (چامسکی ۲۰۰۰-۲۰۰۱، کن و پریمینگر ۲۰۱۴)

۸. جایگاه فرود مفعول معرفه مشخص‌گر فوقانی گروه فعلی پوسته ای (spec-VP) است (چامسکی ۲۰۰۱، راکوسکی ۲۰۰۲ و کن و پریمینگر ۲۰۱۴) به این ترتیب مفعول معرفه در جایگاهی بالاتر از فاعل در جایگاه پایه زایش (Base generated position) می‌نشیند.

۹. مفعولهای معرفه در جایگاه اشتقاقی در بندهای متعدی زمان حال و گذشته از فاعل حالت وابسته غیرفاعلی دریافت می‌کنند زیرا پارامتر b در زبان تثبیت شده است.

۱۰. اسمی که از پیش حالت دارد می‌تواند به اسم دیگری حالت وابسته بدهد، بنابراین فاعل در بندهای متعدی در زمان گذشته به مفعول معرفه حالت غیر فاعلی می‌دهد اگرچه خود از پیش حالت غیرفاعلی دارد.

۱۱. فعل سبک در بندهای متعدی زمان حال فاز قوی (Hard phase) است بنابراین فاعل و مفعول در حیطه بازنمونی مشترکی قرار ندارد و حالت دهی وابسته رخ نمی‌دهد تا زمانی که مفعول برای کسب معنای معرفگی از جایگاه خود خارج شود.

۱۲. در مرحله آخر طبق سلسله مراتب حالت دهی مارانتز (۱۹۹۲) هر کدام از گروه‌های اسمی که حالت وابسته دریافت نکرده‌اند در حالت بی نشان خواهند بود

۱۳. مطابقه فعلی فقط با فاعلهایی که در حالت بی نشان هستند رخ می‌دهد (بیلایک ۲۰۰۸) و پریمینگر (۲۰۱۵)

مهم‌ترین فرضی (فرض ۱) که پایه تحلیل حاضر است آن است که آنچه موجب گسستگی انطباق در گونه‌های تاتی می‌شود به وضعیت فازی فعل سبک ارتباط دارد. در این خصوص بیکرو آتلاماز (۲۰۱۴) بر اساس دیدگاه هیگ (۲۰۰۸)، دورلین (۱۹۹۶) و کریمی (۲۰۱۰) معتقدند که ستاک گذشته در زبان‌های ایرانی، صفت‌های مفعولی باقی مانده از دوره فارسی باستان است. به همین سبب، این ستاک‌ها دارای ویژگی صفتی هستند و هنوز به طور کامل به فعل متعدی تمام عیار تبدیل نشده‌اند. همسو با رویکرد چامسکی (۲۰۰۰-۲۰۰۱) که معتقد است فعل سبک معلوم فاز قوی است اما فعل سبک مجهول فاز

ضعیف است، بیکر و آتماز (۲۰۱۴) فعل سبک در زمان گذشته را به دلیل مجهول بودن ستاک گذشته در زبان‌های ایرانی فاز ضعیف به شمار می‌آورند.

در انگاره حاضر نیز بر پایه این دیدگاه فعل سبک در بندهای متعدی زمان گذشته را فاز ضعیف و در بندهای متعدی زمان حال را فاز قوی می‌دانیم. در صورتی که فعل سبک در زمان گذشته فاز ضعیف باشد، متمم آن یعنی گروه فعلی هسته ای (VP) حیطه بازنمون نیست و به این ترتیب فاعل و مفعول در یک حیطه بازنمون قرار دارند اما در بندهای متعدی زمان حال که فعل سبک معلوم و فاز قوی است، متمم آن یعنی گروه فعلی هسته ای (VP) حیطه بازنمون است و به این ترتیب فاعل و مفعول در حیطه بازنمونی متفاوتی قرار دارند (بیکر و آتلاماز ۲۰۱۴:۴).

۱.۵ حالت نمائی فاعل

با در نظر گرفتن دیدگاه نظری فوق حالت دهی غیرفاعلی در فاعل در وفسی و شالی در چهارچوب نظریه حالت دهی وابسته تبیین می‌شود. بنا به استدلال نگارنده، در بندهای متعدی زمان گذشته چون فعل سبک فاز ضعیف است، گروه فعلی هسته ای (VP) حیطه بازنمون نیست و بنابراین فاعل در جایگاه پایه زایش یعنی مشخص‌گر گروه فعلی پوسته‌ای (SPEC-VP) با مفعول در درون گروه فعلی هسته‌ای در یک حیطه بازنمونی مشترک هستند و به بیانی فاعل و مفعول همدیگر را می‌بینند. از آنجائیکه در گونه‌های تاتی پارامتر (ب) تثبیت شده است به محض شکل‌گیری ساختار فاعل از مفعول که هر دو در جایگاه پایه زایش هستند، حالت غیرفاعلی دریافت می‌کند (نمودار ۲).

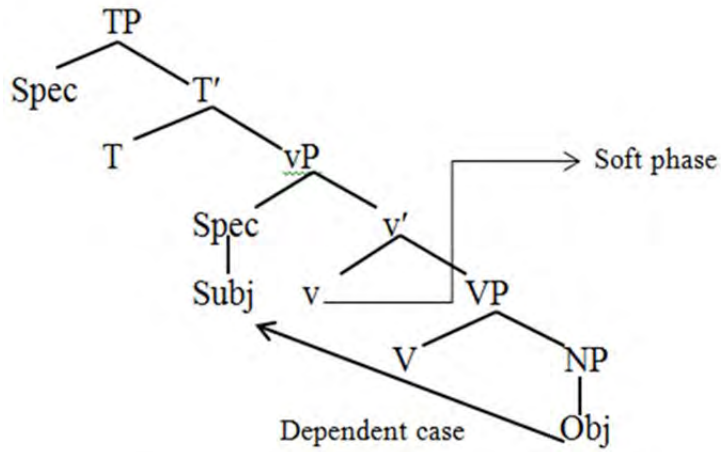


Figure (2)

اما در بندهای متعددی زمان حال چون فعل سبک معلوم و فاز قوی است، گروه فعلی هسته ای (VP) حیظه بازنمون است و از بازنمائی حذف می شود بنابراین فاعل در جایگاه مشخص گر گروه فعلی پوسته ای یا همان جایگاه پایه زایش نمی تواند مفعول درونی (درون گروه فعلی هسته ای (VP)) را ببیند. به این ترتیب امکان وقوع حالت دهی وابسته بین فاعل و مفعول وجود ندارد و فاعل و مفعول طبق سلسله مراتب حالت دهی مارانتز (۱۹۹۲) در حالت بی نشان خواهند بود.

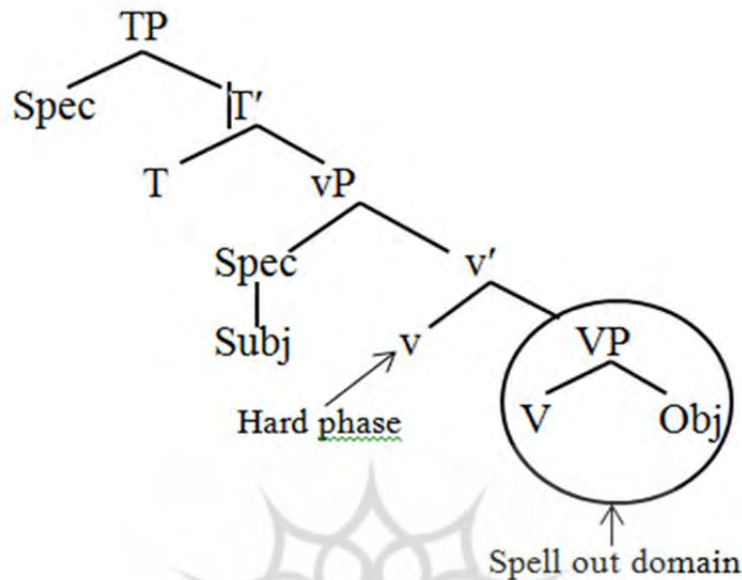


Figure (3)

در بندهای لازم که رقیبی^۳ برای فاعل در حالت دهی وجود ندارد، فاعل همواره در حالت بی‌نشان است (شفائی و دبیرمقدم، ۱۳۹۸) و طبق دیدگاه بی‌الایک (۲۰۰۸) و پریمینگر (۲۰۱۵) فعل در تمامی بافت‌هایی که فاعل در حالت بی‌نشان است با آن مطابقت می‌کند (فرض ۱۳).^۴

به این ترتیب نظام حالت دهی و مطابقت فاعلی در گونه‌های تاتی بدین شرح خلاصه می‌شود: گروه فعلی پوسته‌ای (vP) در بندهای متعددی زمان حال فاز قوی است و بنابراین تا زمانی که فاعل و مفعول در جایگاه پایه زایش شده خودشان قرار دارند نمی‌توانند یکدیگر را ببینند زیرا مفعول در حیطه بازنمون است. در این شرایط امکان حالت دهی وابسته وجود ندارد و فاعل و مفعول در حالت بی‌نشان خواهند بود. در بندهای متعددی زمان گذشته فعل سبک فاز ضعیف است و بنابراین فاعل، مفعول در درون گروه فعلی هسته‌ای (VP) را می‌بینند و به محض تشکیل چنین ساختی امکان وقوع حالت دهی وابسته میسر می‌شود و چون پارامتر (ب) در زبان تثبیت شده است، فاعل از مفعول حالت غیر فاعلی دریافت می‌کند. در بندهای لازم به دلیل عدم وجود مفعول، فاعل همواره در حالت بی‌نشان است و فعل با فاعل در حالت بی‌نشان در تمامی بافتها مطابقت می‌کند.

۲.۵ حالت نمائی مفعول در مفعولنمائی افتراقی

در وفسی و شالی مفعول در بندهای زمان حال و گذشته تحت مفعولنمائی افتراقی قرار دارد و مفعولهای معرفه در حالت غیرفاعلی و مفعولهای نکره در حالت بی‌نشان هستند. در این بخش به تبیین این پدیده در چارچوب حالت دهی وابسته می‌پردازیم. با در نظر گرفتن تثبیت پارامتر (ب) از حالت دهی وابسته در این زبان نگارنده چنین استدلال می‌کند که در مفعولنمائی افتراقی حالت غیر فاعلی توسط همان پارامتر (ب) - که به موجب آن فاعل بندهای متعدی زمان گذشته در حالت غیرفاعلی است - به مفعولهای معرفه اعطاء می‌شود. به بیانی دیگر حالت نمائی غیر فاعلی (فاعل متعدی گذشته و مفعول معرفه) در این زبان به شکل یکسانی تحت تاثیر پارامتر (ب) قرار دارد.

براساس رویکردهای رایج کمینه‌گرا به مفعولنمائی افتراقی (دیزینگ ۱۹۹۲، دی هوپ ۱۹۹۶، وولفورد ۱۹۹۹، چامسکی ۲۰۰۱، بات ۲۰۰۷، بیکر و وینوکوروا ۲۰۱۰، ریچاردز ۲۰۱۰، لویز ۲۰۱۲، اومازابال و رومرو ۲۰۱۳) پایه تحلیل را بر وجود حرکت در این پدیده قرار می‌دهیم که به موجب آن مفعول برای کسب تعبیر معرفگی از درون گروه فعلی هسته‌ای خارج می‌شود. پیامد این حرکت آن است که مفعول را تبدیل به رقیب فاعل در حالت دهی وابسته می‌کند. در ادامه ابتدا با به کارگیری تست همپایگی کالین و ویسر (۲۰۱۹) نشان می‌دهیم که در مفعولنمائی افتراقی در زبان تاتی حرکت وجود دارد و سپس به تبیین این پدیده در چارچوب حالت دهی وابسته خواهیم پرداخت.

۱.۲.۵ آزمون حرکت در مفعولنمائی افتراقی در وفسی و شالی

از آنجائیکه زبان تاتی زبانی ترتیب آزاد است نمی‌توان با بهره‌گیری از آزمونهای ترتیب واژه وجود حرکت و یا جایگاه متفاوت مفعولهای نکره و معرفه را در مفعولنمائی افتراقی نشان داد.^۵ در این گونه‌ها تقریباً هرگونه ترتیبی از قرارگیری گروههای اسمی، قید و گروههای حرف اضافه‌ای دستوری است. در مثالهای (۱۸ الف و ب) از گونه وفسی و (۱۹ الف و ب) از شالی قید مکان پیش‌آیند شده است. در مثالهای (۲۰ الف، ب، ج) از وفسی و (۲۱ الف، ب، ج) از شالی مفعول مستقیم و غیر مستقیم پیش‌آیند شده است و تمامی این مثالها دستوری هستند:

18. a. yey eddœ œz zarru-an scer scendœli-e-dœ ha-nešest-ende
- some CL of child-pl on chair-OBL-P asp-sit-pl

- 'Some of the children are sitting on the chair'
 - b. *sær scændæli-e ha-nešest-ende yey eddæ œz zarru-an*
 - on chair-OBL asp-sit-pl some CL of child-pl
 - 'On the chair are sitting some of the children'
19. a. *čænd zar-e sær sændælin du nest-ændæ*
- some child-pl on chair pp sit-pl
 - 'Some children sit on the chair'
 - b. *sær sændælin du nest-ændæ čænd zar-e*
 - on chair pp sit-pl some child-pl
 - 'On the chair some children sit'
20. a. *az ketab oed-om be ali*
- I(DIR) book give-1sg to ali
 - 'I give the book to Ali'
 - b. *ketab be ali ad-om az*
 - book to Ali give-1sg I(DIR)
 - 'The book I give to Ali'
 - c. *ad-om az ketab be ali*
 - give-1s I(DIR) book to Ali
 - 'I give the book to Ali'
21. a. *az ketab-ə Ali mid-om*
- I(DIR) book-OBL Ali give-1sg
 - 'I give (the) book to Ali'
 - b. *ketab-ə Ali mid-om az*
 - book-OBL Ali give-1sg I(DIR)
 - '(The) book I give to Ali'
 - c. *Ali mid-om az ketab-ə*
 - Ali give-1sg I(DIR) book-OBL
 - 'I give (the) book to Ali'

اما کالینز و ویسر (۲۰۱۹) آزمونی را بر اساس نظریه جزیره‌ها طراحی کرده‌اند که می‌تواند وجود یا عدم وجود حرکت در مفعول‌نمائی افتراقی را نشان بدهد. جزیره‌ها ساختهای نحوی هستند که خروج سازه از آنها امکان‌پذیر نیست. در این خصوص آنها از محدودیت ساختهای همپایه راس (۱۹۶۷) استفاده کرده‌اند که بر اساس ساخت همپایه یک جزیره است و نمی‌توان بخشی از یک سازه همپایه را از آن جدا کرد. برای به کارگیری این آزمون در مفعول‌نمائی افتراقی کافی است یک مفعول معرفه را (که معتقدیم حرکت می‌کند) با یک مفعول نکره (که معتقدیم در جای پایه زایش خود باقی می‌ماند) همپایه کنیم. اگر این

همپایگی امکان پذیر نباشد و جمله ناستوری شود، نشان دهنده آن است که محدودیت راس نقض شده است: یعنی مفعول معرفه از جزیره خارج شده است و این نشان دهنده آن است که در مفعول نمائی افتراقی حرکت وجود دارد. نقض این محدودیت به شکل فرمول (۲۲) است:

22. [TP T ... [DP1 ... [VP V [&P tDP1 & DP2]]]]

اما اگر چنین همپایگی دستوری باشد نشان می دهد که ارتباطی بین مفعول نمائی افتراقی و حرکت در آن زبان وجود ندارد. آزمون مذکور برای نشان دادن حرکت در مفعول نمائی افتراقی در گونه های وفسی و شالی به کار گرفته شده است. در این راستا یک مفعول معرفه با یک مفعول نکره همپایه شده است: مثالهای (۲۳)، (۲۴) از شالی و (۲۵) از وفسی این همپایگی را نشان می دهد. نتایج نشان می دهد که این همپایگی در هر دو گونه امکان پذیر نیست و مثالهای مذکور ناستوری هستند.

23. *A/ayi čemen yo I mardak mine

- He I (OBL) and indf man-DIR sees
- He sees me and a man

24. * a/ayi a ketab-I yo I daftar berxind

- he that book-OBL and indf notebook-DIR bought
- he bought that book and a notebook

(Tahmasebi 2015: Native speaker)

25. *c.čue-r tčemen-o šilance œz sœr dari r-veine

- wood(OBL)-with I(OBL)- and apricot(DIR) from head tree throws
- (he) throws me and apricot from the tree with wood
-

(Yoosefi: 2015:Native speaker)

همپایه نشدن مفعولهای نکره و معرفه در تاتی شال و گونه وفسی نشان می دهد که در مفعول نمائی افتراقی در این گونه ها حرکت وجود دارد و نتایج این آزمون فرضیه وجود حرکت را تقویت می کند. به این ترتیب در ادامه با این فرض که مفعولهای معرفه برای کسب تعبیر معرفگی از جایگاه پایه زایش شده خود حرکت می کنند به تبیین نظام حالت در این گونه ها خواهیم پرداخت.

۲.۲.۵ جایگاه فرود مفعول معرفه و زمان حرکت در مفعول‌نمائی افتراقی

با در نظر گرفتن حرکت در پدیده مفعول‌نمائی افتراقی جایگاه فرود مفعول معرفه و نیز زمان حرکت مفعول از جمله موضوعاتی است که مورد بحث و مناقشه در بین زبان‌شناسان است. تفاوت در این دیدگاهها در صورت بندی انطباق در گونه‌های مذکور تاثیرگذار است. در این بخش پیرو دیدگاه چامسکی (۲۰۰۱، ۲۰۰۲) و کن و پریمینگر (۲۰۱۴)، حرکت مفعول معرفه را نوعی حرکت کوتاه^۶ به شمار می‌آوریم که پیش از حرکت فاعل به جایگاه مشخص‌گر گروه زمان (Spec-TP) رخ می‌دهد (فرض ۷).^۷

جایگاه فرود مفعول معرفه نیز پیرو دیدگاه چامسکی (۲۰۰۱، راکوسکی ۲۰۰۲، راکوسکی و ریچاردز ۲۰۰۵، کن و پریمینگر ۲۰۱۴) مشخص‌گر فوقانی فاعل در جایگاه پایه زایش (Spec-vP) است (فرض ۸). طبق دیدگاه این دست از زبان‌شناسان در زیر جایگاه مشخص‌گر معنایی گروه فعلی سبک که جایگاه فاعل است، هیچ سازه دیگری نمی‌نشیند بنابراین مفعول پس از حرکت در مشخص‌گر فوقانی مشخص‌گر معنایی یعنی جایگاه پایه زایش فاعل، می‌نشیند. به این ترتیب مفعول معرفه بالای فاعل که کماکان در جایگاه پایه زایش قرار دارد قرار می‌گیرد.

با توجه به این فرضیات استدلال نگارنده از اشتقاق در بندهای متعددی زمان حال و گذشته بدین شرح است: مفعول معرفه از درون گروه فعلی هسته ای (VP) خارج می‌شود و در جایگاه مشخص‌گر فوقانی فاعل در جایگاه پایه زایش (Spec-vP) می‌نشیند. در چنین ساختی چون پارامتر (ب) در زبان تثبیت شده است، مفعول از فاعل بی‌نشان در بند متعدی زمان حال و فاعل غیرفاعلی در زمان گذشته حالت وابسته غیرفاعلی دریافت می‌کند (فرض ۹)، نمودار (۵ و ۶) به ترتیب نحوه اشتقاق در بندهای متعدی زمان حال و گذشته را نشان می‌دهند.

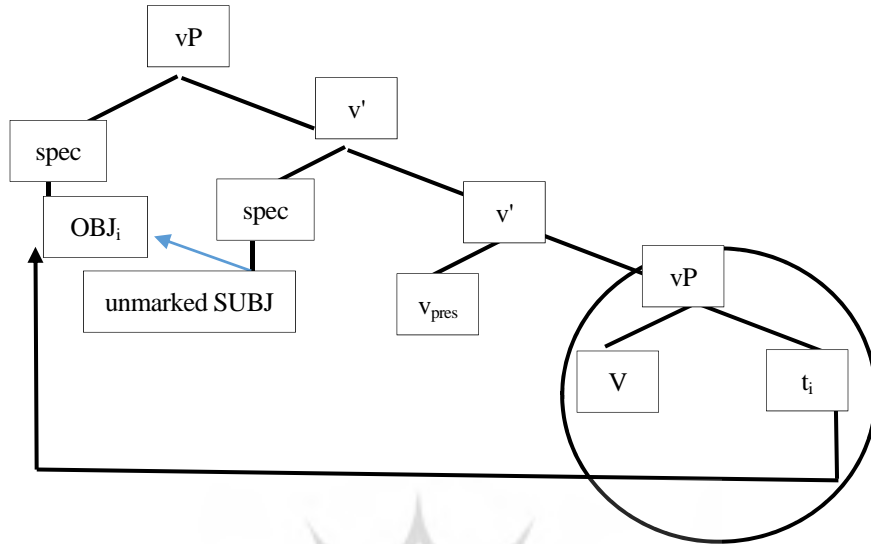


Figure (5)

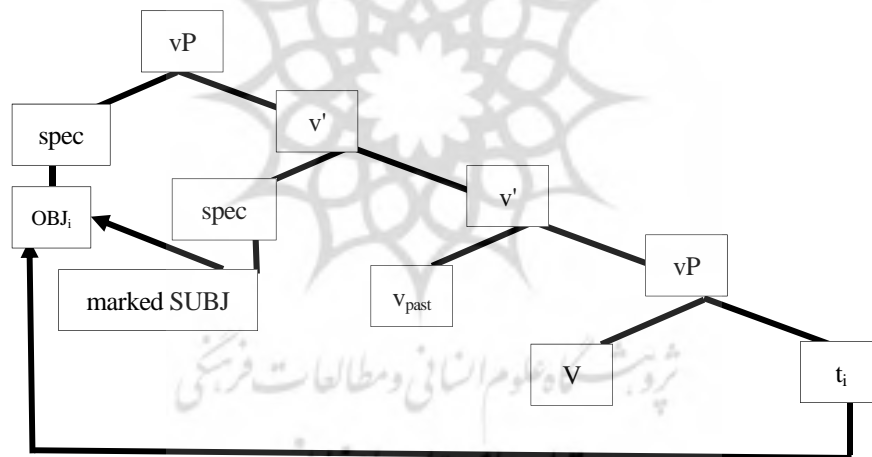


Figure (6)

به اعتقاد مارانتز اسامی که از پیش حالت داشته باشند نمی‌توانند به اسم دیگری حالت وابسته بدهند و به عنوان مثال در زبان ایسلندی فاعلهای که در حالت برایی هستند نمی‌توانند به مفعول حالت مفعولی وابسته بدهند. اما بیکر (۲۰۱۵:۳۰۱) این موضوع را یک امر پارامتری می‌داند و نشان می‌دهد که در زبان‌هایی مانند تامیل (Tamil) و فاروسی (Faroese) بر خلاف زبان ایسلندی، فاعل در حالت برایی (Dative case) موجب

برانگیختگی حالت وابسته در مفعول می‌شود. در تحلیل حاضر همسو با دیدگاه بیکر معتقدیم که در گونه‌های تاتی نیز فاعل متعدی در زمان گذشته که در حالت غیرفاعلی است موجب برانگیخته شدن حالت غیرفاعلی در مفعول جابه‌جا شده می‌شود (فرض ۱۰). مفعول‌های نکره در جایگاه پایه زایش یعنی درون گروه فعلی هسته‌ای در هر دو بند متعدی زمان حال و گذشته باقی می‌مانند و در حالت بی‌نشان خواهند بود (نمودار ۷)، زیرا در بند متعدی زمان حال در حیطه بازنمون هستند و اساساً با فاعل تعاملی ندارند اما در بند متعدی زمان گذشته علی‌رغم اینکه به دلیل ضعیف بودن فاز فعل سبک به فاعل دسترسی دارند به دلیل عدم تثبیت پارامتر (الف) حالت نمائی نمی‌شوند و این فقط فاعل است که تحت تاثیر پارامتر (ب) از مفعول حالت غیرفاعلی دریافت می‌کند.^۸

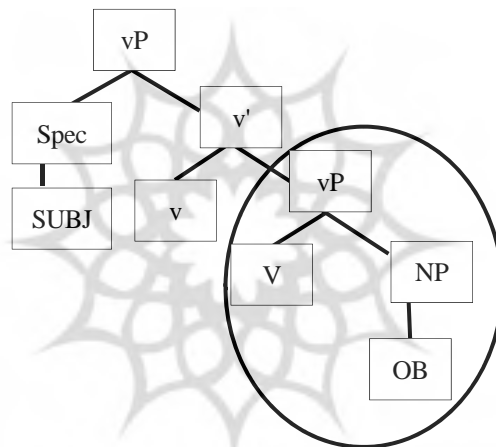


Figure (7)

با در نظر گرفتن مفروضات فوق در خصوص جایگاه فرود مفعول و زمان حرکت آن در مفعول‌نمائی افتراقی، ملاحظه می‌شود که حرکت مفعول معرفه بافت مساعدی را برای تعامل حالت دهی وابسته در مفعول ایجاد می‌کند، به گونه‌ای که حالت غیرفاعلی توسط همان پارامتری که حالت غیرفاعلی فاعل را در بندهای متعدی زمان گذشته رقم می‌زند به مفعول‌های معرفه اعطا می‌شود. در همین راستا همسانی حالت کنائی و مفعولی در این گونه‌ها تبیین می‌شود. در این خصوص استدلال نگارنده بر آن است که حالت کنائی و حالت مفعولی در نحو این گونه‌ها مشابه هستند و تحت یک ساز و کار واحد که پارامتر (ب) از حالت دهی وابسته است به گروههای اسمی فاعل و مفعول اعطاء می‌شوند.

این در حالی است که در زبانی مانند نژیروسی که زبانی سه بخشی است و همچنین زبان هندی، حالت کنائی از حالت مفعولی از نظر ساختوازی متمایز است و بنا به استدلال بیکر (۲۰۱۵) علت آن تثبیت هر دو پارامتر (الف) (یا رو به پایین) و پارامتر (ب) (یا روبه بالا) در این زبان است. به بیانی دیگر در این زبان‌ها اعطای حالت کنائی تحت سازوکاری متمایز از حالت مفعولی است و به همین جهت این دو حالت از نظر ساختوازی نیز متمایز هستند اما در گونه‌های تاتی یک سازوکار نحوی هر دو حالت را اعطاء می‌کند و بنابراین حالت کنائی و حالت مفعولی هم آوا هستند.

۶. نتیجه‌گیری

در مقاله حاضر تحلیلی نحوی از نظام حالت و مطابقه در گونه‌های تاتی شال و وفسی ارائه شده است که در آن به مباحث زیر پرداخته شده است. نخست منبع حالت دهی غیر فاعلی فاعل در بندهای متعدی زمان گذشته و نیز منبع حالت دهی غیر فاعلی در مفعولهای معرفه تحت پارامتر (ب) از حالت دهی وابسته صورت بندی شد. سپس علت همسانی حالت کنائی و مفعولی عملکرد یک پارامتر مشابه یعنی پارامتر (ب) در حالت نمائی فاعل متعدی زمان گذشته و مفعولهای معرفه دانسته شد و در نهایت منبع حالت بی نشان فاعل در بندهای لازم و متعدی زمان حال و مفعولهای نکره، حالت بی نشان از سلسله مراتب حالت‌دهی مارانتز (۱۹۹۲) در نظر گرفته شده است.

پی‌نوشت‌ها

۱. اگر در زبانی که نظام حالت کنائی دارد، در بندهای لازم نیز فاعل در حالت کنائی دیده شود، گفته می‌شود که آن زبان انطباق معلوم (active alignment) دارد (هیگ ۲۰۰۸: ۷).
۲. 'نظریه فازها' در کمینه‌گرایی به این دیدگاه چامسکی باز می‌گردد که ساخت نحوی طی مراحل فازبندی شده‌ای تشکیل می‌گردد. فازها شامل گروه متمم نما (CP) و گروه فعلی سبک (متعدی) (VP) می‌باشند. در پایان هر فاز، آن بخشی از ساخت نحوی که تشکیل شده است به بخش آوایی و بخش معنایی منتقل می‌شود، در نتیجه از آن زمان به بعد آن ساخت نحوی برای دیگر فرآیندهای نحوی در دسترس نخواهد بود، به عبارتی فرآیندهای نحوی بر آن ساخت اعمال نمی‌شوند (ردفورد ۲۰۰۴: ۳۸۱). به کارگیری نظریه فازها و مفاهیم و اصل‌های مرتبط با

تحلیل نحوی انطباق کنائی گسسته و مفعول‌نمائی افتراقی ... (ایفا شفایی) ۲۵۳

- آن در آخرین صورت‌بندی نظام حالت/مطابقه یعنی فرآیند تطابق خودنمائی می‌کند و به طور مشخص با شرط نفوذ ناپذیری فاز در ارتباط می‌باشد.
۳. منظور از رقیب مفعول است.
۴. از دید بی‌الایک مطابقه با فاعل با حالت نشاندار یا بی نشان یک پارامتر است و در زبانی مانند نیالی فعل با فاعل در حالت نشاندار مطابقه می‌کند.
۵. بیکر (۲۰۱۵:۱۲۵) در زبان ساحا که در آن مفعول‌نمائی افتراقی دیده می‌شود و به لحاظ ترتیب سازه، زبانی ترتیب ثابت می‌باشد، از جایگاه مفعول نسبت به قید برای نشان دادن این‌که مفعول‌های نکره در درون گروه فعلی و مفعول‌های معرفه در خارج از آن قرار دارند، بهره‌جسته است.
۶. این نوع حرکت را نخستین بار جانسون (۱۹۹۱) مطرح کرده است.
۷. طی یک مکالمه شخصی با مارک بیکر ایشان معتقد هستند که اکثر زبان‌شناسانی که بر حرکت چرخه‌ای (Cyclicity) پایبند هستند، حرکت مفعول معرفه را پیش از حرکت فاعل به جایگاه اشتقاقی در نظر می‌گیرند. کن و پریمینگر (۲۰۱۴:۲۱) معتقد هستند که در زبان ساحا مفعول معرفه یک حرکت کوتاه می‌کند و پیش از حرکت فاعل به جایگاه اشتقاقی (Spec-TP) از درون گروه فعلی هسته‌ای خارج می‌شود.
۸. قمشی و کریمی (۱۹۷۷) معتقد هستند که مفعول‌های معرفه افزوده به گروه فعلی پوسته‌ای هستند. تحلیل افزودگی نیز در انگاره تحلیل حاضر قابل اعمال است زیرا در این بافت نیز مفعول معرفه بالای فاعل قرار دارد و تحت پارامتر (ب) از آن حالت غیرفاعلی دریافت می‌کند.

کتاب‌نامه

- دبیرمقدم، م. (۱۳۹۲). رده‌شناسی زبان‌های ایرانی، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
- شفائی و دبیرمقدم (۱۳۹۸). تحلیل نحوی حالت دهی کنائی در منتخبی از زبان‌های ایرانی: رویکردی کمینه‌گرا. مجله زبان پژوهی دانشگاه الزهراء، دوره ۱۱، شماره ۳۱ (ص ۷۷-۱۰۸).
- کریمی دوستان، غ. و نقش بندی، ز. (۱۳۹۰). ساخت کنائی در گویش اورامی، مجله پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی، دوره دوم، شماره ۶، ۱۹-۴۴.
- کریمی. (۱۳۹۱). تحلیل نحوی ساخت کنائی بر پایه شواهدی از زبان کردی، مجله زبان پژوهی، سال چهارم، شماره ۷، ۱۷۷-۲۰۹.

میردهقان، م و یوسفی، س (۱۳۹۱). حالت و حالت نمائی در وفسی. زبان‌شناخت، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال سوم، بهار و تابستان ۱۳۹۱، شماره ۱، ۸۵-۱۰

- Aldridge, E. (2004). *Ergativity and Word Order in Austronesian Languages*. Doctoral dissertation, Cornell University, Ithaca.
- Aldridge, E. (2008). Generative approaches to ergativity. *Language and Linguistics Compass: Syntax and Morphology* 2.5:966-995.
- Aldridge, E. (2012). 'Antipassive and Ergativity in Tagalog', *Lingua* 122: 192—203.
- Anand, P & Nevins, A. (2006). 'The Locus of Ergative Case Assignment: Evidence from Scope', in Alana Johns, Diane Massam, and Juvena Ndayiragije (eds), *Ergativity: Emerging issues*. Dordrecht: Springer. 3—25.
- Baker, M & Vinokurova, N. (2010). Two Modalities of Case Assignment: Case in Sakha. *Natural Language and Linguistic Theory* 28:593-642 (Revised version, as of January 2009)
- Baker, M & Atlamaz, Ü. (2014a). On the Relationship of Case and Agreement in Split Ergative Kurmanji and Beyond. Manuscript, Rutgers University, July 2014.
- Baker, M. (2008). *The syntax of agreement and concord*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Baker, M. (2015). *Case: its Principles and its Parameters*. Cambridge University Press.
- Baker, M. (2017) and Jonathan Bobaljik. On the inherent and dependent theories of ergative case. In J. Coon, D. Massam, and L. Travis (eds). *The Oxford Handbook of Ergativity*, 759-781. New York: Oxford University Press.
- Belletti, A., & Rizzi, L. (1988). Psych-verbs and θ -theory. *Natural Language & Linguistic Theory*, 6(3), 291-352.
- Bittner, M & Hale, K. (1996). ERGATIVITY: TOWARDS A THEORY OF A HETEROGENEOUS CLASS. *Linguistic Inquiry* 27:531-604.
- Bong, G. (1985). *Empirische Universalienforschung. Differentielle Objektmarkierung in den neuiranischen Sprachen*. Tübingen: Narr. – Cited on p. 2, 13, 96, 152, 153, 158, 167, 168, 177, 179, 189.
- Chomsky, N. (2000). Minimalist Inquiries: The Framework. In H. Lasnik, R. A. Martin, D. Michaels, & J. Uriagereka, *Step by Step: Essays on Minimalist Syntax in Honor of Howard Lasnik* (pp. 89-155). Cambridge, Mass: MIT Press.
- Chomsky, N. (2001). Derivation by Phase. In M. Kenstowicz, *Ken Hale: A Life in Language* (pp. 1-54). Cambridge, Mass: MIT Press.
- Coon, J & Preminger, O. (2014). Split ergativity is not about ergativity. *The Oxford Handbook of Ergativity*. New York: Oxford University Press.
- Diesing, M. (1992). *Indefinites*. Cambridge, Mass.: MIT Press.
- Dorleijn, M. (1996). *The decay of ergativity in Kurmanji*. Tilburg: Tilburg University Press.

- Haig, G. (2002). Complex predicates in Kurdish: Argument sharing, incorporation, or what? *Sprachtypologie und Universalienforschung / Language typology and universals* 55:15–48. –Cited on p. 11, 12, 239, 286.
- Haig, G. (2008). *Alignment change in Iranian languages: a construction grammar approach* (Vol. 37). Walter de Gruyter.
- Karimi, Y. (2010). Unaccusative transitives and the Person-Case Constraint effects in Kurdish. *Lingua*, 120(3), 693-716.
- Karimi, Y. (2013). Extending defective intervention effects. *The Linguistic Review*, 30(1), 51-78.
- Laka, I. (2006). Deriving split ergativity in the progressive: The case of Basque. In *Ergativity: Emerging issues*, eds. Alana Johns, Diane Massam and Juvenal Ndayiragije, 173-196. Dordrecht: Springer.
- Legate, J. (2008) Morphological and abstract case. *Linguistic Inquiry* 39:55-101.
- Legate, J. (2006). Split absolutive. In *Ergativity: emerging issues*, ed. Alana Johns, Diane Massam, and Juvenal Ndayiragije, 143-171. Dordrecht. Springer.
- Legate, J. (2012). 'Types of Ergativity', *Lingua* 122. 181—191
- Marantz, A. (1991). Case and Licensing. In G. F. Westphal, B. Ao, & H.-R. Chao (Ed.), *ESCOL '91: Proceedings of the Eighth Eastern States Conference on Linguistics* (pp. 234-253). Baltimore: Ohio State University, University of Maryland.
- Massam, D. (2006). 'Neither absolutive nor ergative is nominative or accusative', in Alana Johns, Diane Massam, and Juvenal Ndayiragije (eds), *Ergativity: Emerging Issues*. Dordrecht: Springer, 27-46.
- Nash, L. (1996). The internal ergative subject hypothesis. Paper presented at Proceeding of NELS 26, Harvard University and MIT.
- Nash, L. (2015). On the structural source of split ergativity and ergative case in Georgian. In *Oxford handbook of ergativity*, eds. Jessica Coon, Diane Massam & Lisa Travis, Oxford University Press.
- Shafai, I., Dabirmoghaddam, M. (2019). A Syntactic Analysis of Ergative Case Marking in some Iranian Languages: A minimalist View. *ZABANPAZHUI (Journal of Language Research)*, 11(31), 77-108. doi: 10.22051/jlr.2018.17217.1415
- Stilo, D. (1981). The Tati language group in the sociolinguistic context of Northwestern Iran. *Iranian Studies* XIV:137–187. – Cited on p. 160
- Ura, H. (2006). A parametric syntax of aspectually conditioned split-ergativity. In *Ergativity: emerging issues*, eds. Alana Johns, Diane Massam Juvenal Ndayiragije, 111–141. Dordrecht: Springer.
- Woolford, E. (1997). Four-way case systems: Ergative, nominative, objective and accusative. *Natural Language and Linguistic Theory* 15:181-227.
- Woolford, E. (2006). Lexical Case, Inherent Case, and Argument Structure. *Linguistic Inquiry*, 37 (1), 111-130.

- Woolford,E. (2015). Ergativity and Transitivity. *Linguistic Inquiry* 46(3):489-531
Yar-Shater,E. (1969). *A Grammar of Southern Tati*. The Hague: Mouton.

